



محدودیت های حاکمیت ناشی از اسناد حقوق بشری سازمان ملل متحد (نسل سوم حقوق بشر)

سجاد رضائی

کارشناسی ارشد حقوق عمومی

dadmagazineoflaw@gmail.com

چکیده

در حقوق بین الملل، مفهوم حاکمیت خارجی دولت، استقلال و تساوی آن با دول دیگر است. ضابطه تشخیص دولت از اجتماعات غیردولتی حاکمیت مطلق دولت است؛ به این معنا که قدرت دولت، قدرتی عالی، نامحدود و تبعیت ناپذیر است. حاکمیت را می توان اقتدار عالی به یک دولت در اتخاذ و اجرای تصمیمات دانست. اصل حاکمیت مطلق دولت ها، از جمله مقتضیات برقراری نظم جهانی است. بنابراین احترام متقابل دولت ها به استقلال و حاکمیت یکدیگر امری ضروری و لازم است. از این دیدگاه، حاکمیت، موضوع حقوق داخلی است و این موضوع تنها تا آنجا به حقوق بین الملل مربوط می شود که به تعهدات بین المللی یک دولت در برابر سایر دولت ها لطمه ای وارد نسازد. با توسعه حقوق بین الملل از حاکمیت دولت ها کاسته شد و دولت ها در بعضی موارد به نفع نظم بین المللی، برخی محدودیت ها را نسبت به حاکمیتشان پذیرفتند. یکی از مواردی که در جهان امروز موجب بروز این محدودیت ها شده است، مسئله حقوق بشر می باشد. در پژوهش حاضر به بررسی محدودیت های وارده بر حاکمیت دولت ها از طریق اسناد مرتبط با نسل سوم حقوق بشر پرداخته شده و سعی شده به سوالات زیر پاسخ داده شود: مفهوم حاکمیت چیست و نسل سوم حقوق بشر چگونه موجب محدودیت حاکمیت شده است؟

واژگان کلیدی: اسناد حقوق بشری، حاکمیت، حقوق بشر، سازمان ملل متحد، نسل سوم حقوق بشر.



بیان مسئله

حاکمیت، از عمده ترین عناصر یک جامعه سیاسی است که با همه ابعاد زندگی اعضای آن رابطه نزدیکی دارد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شاید بتوان گفت طرح موضوع حاکمیت در اندیشه انسان‌ها با به وجود آمدن اولین تشکیلات حکومتی در طول تاریخ همگام بوده است. شاید هیچ مفهومی جدال‌انگیزتر از حاکمیت وجود نداشته باشد. این مفهوم، از لحظه‌ای که به علوم سیاسی معرفی شد تا امروز، هرگز معنایی که مورد توافق جهانی قرار گیرد نداشته است. در چهارچوب فوق دو طرز فکر وجود دارد اولی نظریه حاکمیت الهی و متافیزیکی است و دومی حاکمیت مردمی و زمینی است. البته مفهوم حاکمیت همچون مفاهیم سیاسی دیگر در طول تاریخ دچار تغییر و تحول شده است.

در ابتدای پدید آمدن مفهوم حاکمیت، این مفهوم در معنای حاکمیت مطلق یک فرد بر جامعه بوده است که از او به پادشاه، امپراتور یا سلطان یاد می‌شد حال آنکه در قرن ۱۸ میلادی این مفهوم از حاکمیت در اثر دو تحول عمده در عرصه اندیشه سیاسی و عرصه بین‌المللی دچار تحول شد. اولین تحول در این زمینه، مربوط می‌شود به تحول در مفهوم حاکمیت در اندیشه های سیاسی که اندیشمندانی چون ژان بدن، توماس هابس، ژان ژاک روسو، مونتسکیو و ... در برابر حاکمیت فردی طرح حاکمیت ملی را مورد بحث قرار دادند. در میان این اندیشمندان ژان ژاک روسو طرح تئوری قرارداد اجتماعی را مطرح کرد که بر اساس این نظریه دیگر تشکیل جامعه بر اساس تئوری اصالت فرد که قبل از قرن ۱۸ مطرح می‌شد نیست و اصالت کل مردم جامعه را مطرح کرد. ژان ژاک روسو در کنار تأیید حق حاکمیت، این حق را متعلق به کل جامعه قلمداد کرد و آن را از سلطان گرفته و به مردم منتقل نمود. گروسیوس حاکمیت را اینگونه تعریف کرده است که حاکمیت قدرت سیاسی برتر است ، به کسی واگذار شده که اقداماتش تابع شخص دیگر نیست و براراده او نمی‌توان مسلط شد. با توجه به تعریف گروسیوس می‌توان به بحث حاکمیت خارجی پی برد، یعنی همه دولت‌ها برابر، مستقل و دارای صلاحیت تام در درون سرزمین خود بوده و از سلطه خارجی محفوظ هستند. تحول دیگر در این زمینه پس از شکل گیری حقوق بین‌الملل به وجود آمد. با شکل گرفتن حقوق بین‌الملل و تشکیل سازمان های بین‌المللی و عضویت دولت‌ها در این سازمان ها و عضویت دولت‌ها در معاهدات بین‌المللی حاکمیت مطلق دولت‌ها مورد تحدید واقع شد و اختیارات دولت‌ها در روابط بین دولت و اعضای جامعه و سایر دولت‌ها محدود شد و مفهوم حاکمیت نسبی در مقابل حاکمیت مطلق قبل قرن ۱۸ به وجود آمد.

یکی از مواردی که در سده های اخیر موجب محدود شدن حاکمیت دولت‌ها شده است، اسناد بین‌المللی حقوق بشری همچون کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، منشور سازمان ملل متحد، کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جنایت آپارتاید، دکترین مسئولیت حمایت و برخی دیگر از اسناد بین‌المللی حقوق بشری می‌باشد.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

از آنجایی که در سال های اخیر شاهد نقض گسترده حقوق بشر توسط دولت‌های مختلف بوده‌ایم لذا ضروری است تا ببینیم که با چه ساز و کاری می‌توان از این امر جلوگیری کرد که ما در این پژوهش با مطالعه اسناد مرتبط با نسل سوم حقوق بشر که توسط سازمان ملل متحد تدوین شده‌است، به بررسی این راهکار ها خواهیم پرداخت.

اهداف تحقیق

هدف از تحریر این مقاله بررسی دو مفهوم حاکمیت و حقوق بشر و تاثیرات حقوق بشر بر مفهوم حاکمیت می‌باشد، که در قرن بیستم و پس از تشکیل سازمان ملل متحد مفهوم حقوق بشر دچار تحولاتی شده است که بر حاکمیت ملی تاثیر گذاشته و به نوعی آن را محدود کرده است. هدف دیگر از تحریر این مقاله بررسی محدودیت‌های حاکمیت موجود در اسناد بین‌المللی



حقوق بشری (نسل سوم حقوق بشر) سازمان ملل متحد و الزامات حقوق بشری مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشری (نسل سوم حقوق بشر) آن سازمان می‌باشد.

سوال اصلی:

محدودیت‌های حاکمیت که در اسناد بین‌المللی حقوق بشری (نسل سوم حقوق بشر) سازمان ملل متحد بیان شده اند کدامند؟

سوالات فرعی:

۱- مفهوم حاکمیت و نظرات مطروحه در رابطه با حاکمیت کدامند؟

۲- الزامات حقوق بشری مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشری (نسل سوم حقوق بشر) سازمان ملل متحد با چه سازکاری بر حاکمیت دولت‌ها تاثیر می‌گذارد؟

روش تحقیق و گردآوری مطالب

روش تحقیق در این مقاله روش توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری مطالب کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد.

۳

مفهوم حاکمیت

از دیرباز، هنگامی که مسئله اطاعت انسانها از قدرت حاکم مطرح بود، پرسش اساسی بشر این بود که ریشه قدرت از کجا ناشی می‌شود تا از آن اطاعت شود؟ این ریشه‌یابی قدرت، انسان را به مسئله «حاکمیت» رهنمون ساخت؛ هرچند در دوران‌های مختلف به زبان‌های گوناگون بیان شد. تعریف پروکلوس حقوقدان رومی از حاکمیت این می‌باشد که: «ملتی را می‌توان آزاد پنداشت که تحت سلطه قدرت هیچ ملتی نباشند.» (قاضی، ۱۳۹۲) ژان بدن از اندیشمندان است که در قرن شانزدهم نخستین بار در رساله خود با عنوان شش کتاب در باب جمهوریت، «اقتدار مطلق دولت _ کشور» را، به عنوان حاکمیت شناخته است. با توجه به تعریفی که ژان بدن از حاکمیت ارائه داده است مشخص می‌شود که وی دو مفهوم دولت و حاکمیت را تفکیک‌ناپذیر می‌داند و این دو را به مثابه یک مفهوم واحد مورد بررسی قرار می‌دهد. یکی از شاگردان و پیروان بدن به اسم لوآزو نیز، نظری همانند بدن دارد و معتقد است که اگر ما حاکمیت را از دولت بگیریم، دیگر شاهد دولت _ کشور نخواهیم بود. (قاضی، ۱۳۹۲)

ظهور و بروز مفهوم حاکمیت در قاره اروپا مربوط به زمانی می‌شود که دولت‌های فئودالی در قاره اروپا از بین می‌روند و در پس این اتفاق دولت‌های فئودالی متمرکز شده و دولت‌های مرکزی را شکل می‌دهند. از این دوران است که اندیشمندان به بررسی مفهوم حاکمیت در آثار خود می‌پردازند.

«دوگی» معتقد است؛ «حاکمیت، قدرت حکمرانی دولت است. اراده ملت است که در دولت سازمان یافته است. حق دادن دستوره‌های بی قید و شرط بر همه افراد سرزمین یا قلمرو دولت است.» (عالم، ۱۳۷۳)

«ژان بدن» حاکمیت را «اقتدار مطلق و مداوم دولت _ کشور» می‌داند و معتقد است؛ «حاکمیت، قدرت برتر بدون محدودیت قانونی دولت بر شهروندان و اتباع است.» (قاضی، ۱۳۸۳) «لوآزو» معتقد است که «عامل وجودی یک دولت و آن علتی که سبب ایجاد دولت _ کشور می‌شود بحث حاکمیت است و حاکمیت به هیچ وجه قابل تفکیک از دولت _ کشور



نمی‌باشد و این دو مفهوم یکسانند و در کنار یکدیگر معنا پیدا می‌کنند.» (قاضی، ۱۳۸۳) حقوقدانان آلمانی و به ویژه «ایهرینگ»، حاکمیت را «صلاحیت صلاحیت‌ها» تعریف کرده‌اند. (قاضی، ۱۳۸۳)

سایر تعاریف مربوط به حاکمیت، تکرار مطالب بالا با زبان و واژه‌های متفاوت است که در معنی همگی بر امر واحدی دلالت دارند و آن، قدرت برتر فرماندهی عالی و آنچنان که دکتر قاضی می‌گوید: «امکان اعمال اراده فوق اراده‌های دیگر» است. (قاضی، ۱۳۸۳)

با تعاریفی که در مورد حاکمیت مطرح شد این نکته محرز است که دولت‌ها می‌توانند و صلاحیت دارند که در راستای کشورداری، قانونگذاری، اجرای قوانین و حل و فصل اختلافات بین افراد، بر اتباع خویش اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی تحمیل کنند. به عبارت دیگر، فصل الخطاب در هر کشوری سخن دولت می‌باشد و در هیچ کشوری نمی‌توان قدرتی بالاتر از قدرت دولت یافت. تا زمانی که این قدرت در کشور وجود نداشته باشد نمی‌توان به وضع قوانین، حل و فصل خصومت بین افراد و اجرای عدالت و اداره کشور پرداخت و به نوعی عامل وجودی همه این موارد قدرت برتر دولت می‌باشد. اما برای این که حاکمیت بتواند به منصفانه ظهور برسد و اعمال بشود نیازمند یک قالب‌بندی حقوقی است و تنها توانایی اعمال اراده و قدرت توسط دولت کافی نمی‌باشد. (کاتوزیان، ۱۳۹۴)

۴

اوصاف و ماهیت حاکمیت

از دیرباز دغدغه اندیشمندان این بوده است که آیا حاکمیت حق دولت است یا تکلیف دولت؟ در این مورد رومیان برای نخستین بار از «حق حاکمیت» سخن گفتند و فرانسویان نیز این نظر را از آنان گرفتند، در حالی که برخی معتقدند که حاکمیت حق نیست، بلکه تکلیف دولت است و اختیار ناشی از انجام این تکلیف، حق است. (کاتوزیان، ۱۳۹۴) با توجه به موارد فوق الذکر مشخص شدن دو نکته حائز اهمیت می‌باشد: ابتدا آنکه در درون دولت کشور چه کسی دارای حق می‌باشد تا این اختیار را به دولت اعطا کند که مجری قوانین باشد و حاکمیت را به منصفانه ظهور برساند و ثانیاً با توجه به مطالب فوق حاکمیت دارای دو جنبه می‌شود یک جنبه حقی و یک جنبه تکلیفی که دولت در برخی موارد حق دارد و در برخی موارد مکلف است و این امر باعث می‌شود تا دولت هم صاحب امتیازاتی بشود و از طرف دیگر سبب می‌شود تا مسئولیت‌هایی بر دولت بار شود. بررسی نکته اول موجب شناخت ما نسبت به مبنای حاکمیت و بررسی نکته دوم موجب شناسایی اوصاف و قلمرو حاکمیت می‌شود که در مباحث بعدی پژوهش حاضر به شرح آنها خواهیم پرداخت.

با توجه به تعاریف ارائه شده از حاکمیت، می‌توان تشخیص داد که حاکمیت دارای این ویژگی‌هاست:

۱- مطلق است ۲- جامعیت دارد ۳- دائمی است ۴- جدایی‌ناپذیر است ۵- انحصاری است ۶- غیرقابل تقسیم است. (کاتوزیان، ۱۳۹۴)

از نقطه نظر حقوقی حاکمیت والاترین ویژگی دولت است که مطلق و نامحدود می‌باشد. هیچ قدرت قانونی که بالاتر از دولت باشد در داخل و خارج کشور وجود ندارد و دولت‌ها فارغ از هر محدودیتی می‌باشند.

حاکمیت، در بر گیرنده همه افراد و گروه‌ها و سازمان‌هایی است که در محدوده جغرافیایی آن فعالیت می‌کنند، از همین رو حقوقدانان می‌گویند که حاکمیت فراگیر و جامع می‌باشد و هیچ فرد یا گروهی در قلمرو دولت از این حاکمیت رها نیست.



همانطور که بیان شد، یکی از عناصر اساسی لازم برای تشکیل دولت، حاکمیت می باشد، لذا منفک کردن حاکمیت از دولت امکان پذیر نمی باشد، و جدایی این دو از یکدیگر موجبات عدم استقلال دولت را فراهم می کند. روسو معتقد بود که قدرت را می توان واگذار کرد، اما اراده را نمی توان. البته جدا شدن حاکمیت از دولت را نباید با ضمیمه شدن بخشی از سرزمین دولت به دولت دیگر برابر دانست، زیرا دولت در این حالت فقط حاکمیت خود را تنها بر آن بخش از سرزمین از دست داده است و این به معنای از بین رفتن کامل حاکمیت نمی باشد. (کاتوزیان، ۱۳۹۴)

حاکمیت در انحصار دولت می باشد. در هر حکومتی، فقط یک حکمران، با قدرت اجبار مردم به اطاعت از قوانین آن سرزمین می تواند وجود داشته باشد.

با توجه به اوصاف و ویژگی های حاکمیت و بررسی مفهومی آن و ملاحظه واقعیات خارجی می توان از منظر حقوقی به ماهیت واقعی حاکمیت به شرح زیر دست یافت:

۱- حاکمیت یک قدرت حقوقی می باشد؛ بدین معنا که از درون جامعه و در یک قالب حقوقی بروز کرده و زور و اقتدار مطلق دولت نمی باشد.

۲- عامل اعطای صلاحیت به دولت ها حاکمیت می باشد و حاکمیت است که موجب ایجاد قوانین و مقررات و تحمیل آن بر اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی می شود.

۳- حاکمیت نیازمند هیچ قاعده خارجی نمی باشد و شرط ناپذیر است.

۴- حاکمیت بالاترین قاعده موجود در جامعه می باشد و بقیه قواعد در مرحله بعدی حاکمیت قرار می گیرند. به عبارت دیگر، قدرتی بالاتر از آن وجود ندارد. (قاضی، ۱۳۹۲)

انواع حاکمیت

هرچند در بادی امر حاکمیت یک موضوع سیاسی تلقی می شد، اما به مرور زمان و با ایجاد ارتباط بین علوم سیاسی و حقوق، حاکمیت یک مفهوم حقوقی نیز تلقی شد که از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گرفت. در یک تقسیم بندی کلی حاکمیت به دو نوع حاکمیت داخلی و حاکمیت خارجی تقسیم شد. حاکمیت خارجی مربوط به آن بخش از حاکمیت می شود که در روابط بین دولت ها نمود پیدا می کند و معنای آن این است که هیچ دولتی تحت سلطه دولت دیگر نمی باشد. به دیگر سخن، حاکمیت خارجی عبارتست از اینکه دولت ها دارای استقلال بوده و نباید هیچ نوع فشار خارجی بتواند بر اقتدار و حاکمیت آن موثر باشد. حاکمیت داخلی بدان معناست که دولت در داخل کشور دارای قدرت عالی بوده و از رهگذر این قدرت اشخاص را ملزم به اطاعت از اوامر دولت و در مواقع نیاز صدور دستور توسط دولت می کند و در داخل کشور تابع هیچ قدرتی نمی باشد.

در تقسیم بندی دیگری که توسط اندیشمندان این حوزه به عمل آمده است حاکمیت به حاکمیت اسمی و واقعی تقسیم شده است. حاکمیت اسمی عبارت از این است که پادشاه در درون کشور حق اعمال قدرت به صورت واقعی را ندارد و در ظاهر حاکمیت دارد و صرفاً سمبل وحدت در جامعه می باشد. نظام پادشاهی بریتانیای کبیر نمونه بارز این نوع حاکمیت می باشد. در مقابل این نوع حاکمیت، حاکمیت واقعی قرار دارد که بالعکس حاکمیت اسمی، افراد دارای قدرت واقعی اعمال حاکمیت هستند و به عنوان حکمران حقیقی شناخته می شوند.



اغلب اندیشمندان قائل به تمایز میان حاکمیت سیاسی و حقوقی می‌باشند. حاکمیت حقوقی در واقع آن قدرت برتری است که در جامعه به قانونگذاری می‌پردازد و فرامین دولتی را صادر می‌کند. اقتدار مدنظر در این امر در برخی موارد از حقوق زیبایی، الهی و خواست مردم فراتر می‌رود. اندیشمندان برای حاکمیت حقوقی ویژگی‌هایی را بر شمرده‌اند که در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره شده است.

۱- حاکمیت حقوقی به صورت سازمان یافته می‌باشد و قوانین نیز آن را مورد شناسایی قرار داده‌اند؛

۲- حاکمیت حقوقی اختیار قانونگذاری دارد؛

۳- امتناع از اجرای دستورات حاکم حقوقی موجب مجازات می‌باشد؛

۴- تمامی حقوقی که در قوانین ذکر شده‌اند ناشی از حاکم حقوقی می‌باشند؛

۵- حاکم حقوقی دارای قدرت برتر است و از هیچ قدرت داخلی و خارجی تبعیت نمی‌کند. (عالم، ۱۳۷۳)

پارلمان در انگلیس یک حکمران حقوقی است که بنا به گفته دایسی: «از لحاظ حقوقی چنان قادر مطلق است که می‌تواند بچه‌ای را بالغ کند، ممکن است از فرد خائنی پس از مرگ اعاده حیثیت کند، فرزند نامشروعی را مشروع گرداند و یا اگر مناسب بداند در هر موضوعی داوری نماید.» (عالم، ۱۳۷۳)

بدین ترتیب هیچ کس نمی‌تواند عمل پارلمان را نادیده بگیرد یا آن را فسخ کند. با این حال، از جنبه‌ای دیگر، پارلمان در انگلیس حکمران نیست و نمی‌تواند علیه اصول مقدس در حوزه قانون اساسی یا حقوق خصوصی هر عملی را که خواست انجام دهد. اگر پارلمان چنین اصولی را نقض کند، ملت عمل آن را رد خواهد کرد. پارلمان برتر است و می‌تواند فرمانهای معتبر بدهد، فقط تا حدی که ترجمان و مفسر خواست‌های مردم باشد یا دست کم با آن مغایر نباشد. پارلمان باید در برابر اراده عمومی تعظیم کند.

از نقطه نظر دایسی حکمران سیاسی کسی است که حکمران حقوقی ملزم به تبعیت از او می‌باشد. از نظر برخی اندیشمندان حاکمیت سیاسی همان مجموع نفوذهایی است که در درون دولت در ورای قانون وجود دارد. گرچه در مصادیق و مانی حاکمیت سیاسی مبهم می‌باشد اما با توجه به تعریف فوق و به لحاظ عملی، تردیدی نیست که افکار عمومی، اراده عمومی، خواست‌ها و مطالبات انتخاب‌کنندگان و ... بر حکمران حقوقی و تصمیمات وی اثرگذار هستند. اهمیت حاکمیت سیاسی در کشورها دموکراتیک نماینده محور قابل توجه‌تر است، زیرا اقدامات و تصمیمات دولت را تحت تاثیر قرار می‌دهد و حکمران حقوقی باید اراده حکمران سیاسی را اجرا کند. (عالم، ۱۳۷۳)

قلمرو حاکمیت

با توجه به پیامدهای منفی که نظریه حاکمیت مطلق می‌توانست داشته باشد، اندیشه حقوقی از قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی به طرح مسئله روشن کردن قلمرو حاکمیت با هدف محدود کردن آن پرداخته است. این امر به تدریج صورت گرفت، زیرا جامعه بشری و جوامع ملی از سویی برای حفظ نظم و امنیت در داخل کشورها و دفاع از استقلال و سرزمین به قدرت دولت نیاز دارند و از سوی دیگر باید تمهیدی اندیشه می‌شد تا قدرت بی‌مرز و لجام گسیخته به نابودی ارزش‌های والایی اخلاقی، به ویژه آزادی انسانها منجر نشود. همه تلاش‌ها برای جمع این دو مصلحت متعارض به کار گرفته شد تا هم قدرت تمرکز یافته دولتی حفظ شود و هم این قدرت در مسیری هدایت شود که به نفع عمومی منجر شود. چرا که نامحدود بودن حاکمیت، نفی حقوق



عمومی را در پی داشت. بنابراین گزافه نیست اگر گفته شود که بزرگترین دل مشغولی حقوق عمومی تعیین قلمرو حاکمیت و محدود ساختن قدرت و روشن ساختن مرز آن با آزادی و اختیار انسان است. نتیجه این تلاشها محدود شدن حاکمیتها در حقوق داخلی و حقوق بین الملل به قواعد و اصولی است که در پی به بررسی اجمال آن می پردازیم و در بخش دوم به تفصیل در باب محدودیت های ناشی از اسناد حقوق بشری سازمان ملل متحد سخن خواهیم گفت.

الف: حقوق طبیعی

اندیشمندانی همچون گروسیوس، پوفندروف و طرفداران آنها در کنار پذیرش اصل حاکمیت دولت ها، بدین امر اعتقاد داشتند که اجرای آن محدود به قواعدی است که از حقوق طبیعی نشات می گیرد. این قواعد تجلی بخش نظامی برتر و بالاتر از هر نظم دیگری می باشند. آن دسته از محدودیت هایی که به وسیله حقوق طبیعی ایجاد می شوند، محدودیتی اسپانتینیوس می باشد. بنابراین در تعیین حدود حاکمیت و اعمال قدرت فرد حاکم، آزادانه و به دور از اراده حکومت عمل می کند. (قاضی، ۱۳۸۳)

ب: اصل خود محدودیتی

بر اساس این نظریه که اولین بار توسط برگم و ایهرینگ مطرح شد و سپس ژلینک به توسعه و بسط آن پرداخت، این خود دولت ها می باشند که بر اساس اراده خو که از استقلا آنها نشات می گیرد اقدام به محدودسازی خود می نمایند و در این امر به غیر از اراده خود دولت ها هیچ اراده ای دخیل نمی باشد. این اندیشمندان، اینگونه بیان می دارند که: «بررسی تاریخی حاکمیت نشانگر این است که قدرت عالیله دولت همواره دارای دو وصف اساسی بوده است؛ یکی استقلال در مقابل حاکمیت خارجی و دیگری محدودیت ناپذیری در برابر حاکمیت اقتدار داخلی. به عبارت دیگر، همواره معنایی که از مفهوم حاکمیت به ذهن متبادر می شود یک اقتدار مستقل است. بنابراین در صورتی که قدرت یک کشور نامحدود باشد با توجه به این نظریه هر زمانی که دولت اراده کند می تواند خود را محدود کند. دولت _ کشور زمانی موجودیت می یابد که خودمختار باشد و یکی از شرایط لازم برای این خودمختاری توانایی خودمحدودسازی دولت است. در پرتو چنین امری است که دولت می تواند قوانینی را که ایجاد کرده است، در عرصه داخلی و خارجی اجرا کند. بنابراین قدرت نا محدود خود را با اراده خود محدود می کند. حاکمیت تنها حدودی را قبول می کند که با اراده خود به وجود آورده است نه حدودی را که توسط عناصر خارجی یا حقوق طبیعی بر او تحمیل می شود.» (قاضی، ۱۳۸۳)

این نظریه در طول تاریخ مورد انتقاد واقع شده است. یکی از انتقاداتی که بر این نظریه وارد شده است این می باشد که، بر اساس این اصل دولت ها می توانند دست به اقدامات خودسرانه زده و هر زمانی که اراده کنند قواعد و قوانینی را که باب میل آنها نیست حذف کرده و از اجرای آن خودداری نمایند.

ج: محدود شدن حاکمیت به وسیله حقوق بین الملل

در بین سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۵ برخی از اندیشمندان حقوق با تاسی از اندیشمندان قرن های ۱۷ و ۱۸ میلادی به بیان این نظریه پرداختند. این اندیشمندان قائل به اصل حاکمیت محدود بودند و لی در عین حال معتقد بودند که این محدودیت باید به وسیله قواعدی که توسط یک نظم حقوقی والا ایجاد می شوند اعمال شود. این اندیشمندان معتقد بودند که دولت _ کشور به جامعه جهانی تعلق دارد و کارکرد این جامعه سبب می شود تا دولت _ کشور برای ایجاد روابط بین المللی در راستای حقوق بین الملل محدودیت هایی را قبول نماید. طبق نظریه فوق حقوق بین الملل عامل محدود کننده حاکمیت می باشد و این عامل جایگزین حقوق طبیعی می شود. از منظر حقوق بین الملل دولت دارای استقلال می باشد، اما نمی تواند این امر را مستمسکی برای اقدامات غیر قانونی یا قانونی که امکان اضرار به غیر از رهگذر این اقدامات وجود دارد، قرار دهد. نتیجه ای که



از این نظریه حاصل می شود این است که دولت در کنار اینکه حاکمیت خویش را حفظ می کند اما دارای حاکمیت مستقل از جامعه بین المللی نمی تواند باشد، زیرا این امر توسط حقوق بین الملل محدود شده است. این نظریه منتج به دو نتیجه ذیل می گردد:

الف- برتری حقوق بین الملل نسبت به حقوق داخلی.

ب- تعیین حدود حاکمیت به وسیله حقوق بین الملل.

کلسن و وردروس به عنوان بنیانگذاران مکتب پازیتیویسم، از مدافعان این نظریه بودند. بر اساس این نظریه دولت ها از قواعد ذیل الذکر تبعیت می کنند:

۱- آن دسته از قواعدی که دولت ها با رضایت پذیرفته اند (معاهدات).

۲- آن دسته قواعدی که از قوانین و روند اداری نشات نمی گیرند (عرف بین الملل، اصول کلی حقوقی).

۳- تبعیت از تصمیمات نهادها و سازمان های بین المللی که طبق اساسنامه جهت اخذ چنین تصمیماتی صلاحیت داشته باشند و همچنین دولت ها به اساسنامه را تصویب کرده و به آن سازمان پیوسته باشند. این امر مستلزم آن است که دولت این موازین را پذیرفته باشد و یا آنکه در صورت اجرایی شدن این موازین نسبت به همه دولت ها، این امر براساس عرف حقوقی به عنوان تجاوز به حاکمیت دولت ها تلقی نشود. (قاضی، ۱۳۸۳)

آنچه که از محدود شدن حاکمیت دولت ها گفته شد، مربوط به قبل از بروز و ظهور جدی آثار جهانی شدن و تشکیل سازمان های بین المللی بر حاکمیت دولت ها است.

حاکمیت و اصل عدم مداخله

یکی از اصول بنیادین حقوق بین الملل که بر پایه حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت ها بنا نهاده شده است، اصل عدم مداخله می باشد. با توجه به اینکه در نظام بین المللی، حاکمیت به معنای استقلال و آزادی کشور از هر نوع اقتدار خارجی در تعیین خط مشی های داخلی و خارجی و برابری کشورها بر طبق قانون می باشد، این اصل برای دولت ها تکلیف ایجاد می کند که از مداخله در امور داخلی یکدیگر خودداری نمایند و در اموری که در حوزه صلاحیت داخلی کشورهاست و باعث انسجام نظام روابط و تعهدات بین المللی می شود، دخالت نکنند.

«عدم مداخله» یا «عدم دخالت» که در ادبیات فارسی ما به کار می رود به ترتیب مرادف دو واژه Non Intervention و Interference در زبان انگلیسی است. در حالی که این دو واژه در نگاه اول مرادف به نظر می آیند اما برخی حقوقدانان و اندیشمندان علوم سیاسی بین این دو واژه تفاوت قائل می باشند. اینها این دو واژه را از لحاظ زبان شناسی متفاوت می دانند، او معتقد است مداخله، دارای عناصری همچون تهدید، فشار اقتصادی یا استفاده از زور می باشد و یک امر قهری می باشد حال آنکه دخالت دارای این ویژگی ها نیست. (Donnelly, 1984) در یک مفهوم عام مداخله عبارت است از اعمال و اقدامات اشخاص، گروه ها یا سازمان ها علیه اشخاص، گروه ها یا سازمان های دیگر. (Ramses, 1994)

در باب تعریف اصل عدم مداخله اندیشمندان بیش از آنکه عدم مداخله را تعریف کنند توجه خود را معطوف به تعریف مداخله کرده اند و بیشتر تعاریف در این زمینه مربوط به مداخله می باشد. رابطه منطقی که میان این دو واژه وجود دارد رابطه



نقیض است و این امر در منطق موجب این است که در تعریف هر کدام از این واژگان از واژه دیگر نیز باید استفاده نمود لذا از آنجاکه ما در این مبحث به بررسی عدم مداخله خواهیم پرداخت لاجرم باید تعریفی از مداخله نیز ارائه نماییم.

گرهارد گلان معتقد است واژه‌ای همچون مداخله که محل مناقشه اندیشمندان حقوق بین‌الملل است، در حقوق بین‌الملل کمتر وجود دارد. (فن گلان، ۱۳۷۸) تعریف مداخله از منظر لویی کاوره این است: «مداخله عبارتست از تحمیل اراده کشوری بر کشور دیگر از طریق نفوذ در امور داخلی آن کشور» (صفایی، ۱۳۶۶) و شارل روسو نیز تعریفی مشابه تعریف لویی کاوره ارائه می‌دهد. از منظر وی: «مداخله عبارتست از اینکه کشوری جهت اجبار کشور دیگر به انجام یا عدم انجام کاری در امور داخلی و خارجی آن کشور نفوذ نماید.» (صفایی، ۱۳۶۶)

اما تعریفی که در باب اصل عدم مداخله مورد پذیرش واقع شده و ما نیز در این پژوهش بر اساس این تعریف به بررسی موارد دیگر می‌پردازیم تعریفی است که قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه داده است. بر اساس این قطعنامه «هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها حق مداخله مستقیم یا غیرمستقیم و به هر دلیل در امور دول دیگر را نداشته و در نتیجه، هرگونه دخالت و یا تهدیدی علیه حاکمیت یک دولت _ کشور یا عنصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن، نقض حقوق بین‌الملل است.» (Vaughan and Warbrick, 2006)

با توجه به تعاریف ارائه شده مداخله در اموری صورت می‌گیرد که از آنها به عنوان امور داخلی و خارجی، صلاحیت ملی و صلاحیت انحصاری یاد می‌شود. مداخله در امور داخلی به این معناست که دولت مداخله‌گر در اموری که داخل در صلاحیت داخلی دولت هدف می‌باشد دخالت کند، هر چند که امور خارجی نیز ریشه در صلاحیت داخلی دولت‌ها دارد. تعابیری چون «حریم دولت»، «قلمرو اختصاصی»، «صلاحیت انحصاری»، «صلاحیت ملی»، «صلاحیت داخلی» و «قلمرو حفاظت شده» هرچند کم و بیش با یکدیگر تفاوت دارند اما در بحث حاضر، نمایی از قلمروهای حقوق داخلی در برابر حقوق بین‌الملل است. (ذوالعین، ۱۳۷۷) بحث اصلی ما در این قسمت در مورد دو مفهوم «صلاحیت ملی» و «قلمرو حفاظت شده» می‌باشد که قواعد بین‌المللی دخالت در این حوزه را برای دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی ممنوع کرده است. با اینکه دولت‌ها در راستای دستیابی به منافع خویش اقدام به تاسیس نهادها و سازمان‌های بین‌المللی می‌نمایند، اما گاهی از اینکه این سازمان‌ها در اموری که داخل در صلاحیت انحصاری آنها می‌باشد، دخالت کنند، واهمه دارند. لذا برای جلوگیری از این امر دست به تدوین ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل و بند ۷ ماده ۲ منشور زدند.

با توجه به تعریف اصل عدم مداخله سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که اصولاً کدام یک از اعمال دولت جزو اعمال داخل در صلاحیت داخلی محسوب می‌شوند؟ برای روشن تر شدن بحث ابتدا باید تعریفی از صلاحیت داخلی ارائه شود. صلاحیت داخلی به این اشاره دارد که دولت در قلمرو خود حق دارد به صورت آزادانه و مستقل از دولت‌های دیگر در زمینه‌های قانونگذاری، اجرایی و قضایی اعمال صلاحیت نماید. استفاده از این حق ناشی از اصول کلی حقوق بین‌الملل مانند حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها و حاکمیت می‌باشد. (Vaughan and Warbrick, 2006)

با توجه به تعریفی که انیستیتو حقوق بین‌الملل ارائه داده است آن گروه از اقدامات دولت‌ها که به موجب قواعد بین‌المللی دولت‌ها هیچ تعهد لازم‌الاجرائی را در آن موضوع نپذیرفته‌اند قلمرو حفاظت شده شناخته می‌شود. لذا بسط و گسترش قلمرو مذکور به توسعه حقوق بین‌الملل بستگی دارد. (Bruno Simma, 1995) با توجه به تعریف فوق اکثر اندیشمندان بر این نظر می‌باشند که صلاحیت داخلی آن بخش از صلاحیت است که دولت در مورد آن با دولتی دیگر قراردادی ندارد یا تعهد عرفی نسبت به آن قلمرو ندارد. لذا صلاحیت داخلی امری است نسبی و معیار سنجش این نسبت تعهداتی است که یک دولت نسبت به دولت دیگر پذیرفته است که این امر می‌تواند موجب گسترش یا محدود شدن صلاحیت داخلی گردد



منشور سازمان ملل به صراحت مداخله را منع نمی‌کند. مطابق گزارش "مسئولیت محافظت"، سنگ بنای اصل عدم دخالت در ماده ۲ (۴) منشور گذاشته شده است. ماده ۲ (۷) همچنین تضمین می‌کند که هر کشور مستقل صلاحیت انحصاری خود را در مرزهای خود اعمال می‌کند. سایر کشورها نیز وظیفه دارند در امور داخلی دولت حاکم مداخله نکنند.

اصلی‌ترین دلیلی که در حال حاضر موجب شده است تا کشورها از مداخله در امور یکدیگر منع شوند، بحث امور داخلی است که در صلاحیت انحصاری دولت‌ها می‌باشد. اما تحولات اخیر حقوق بین‌الملل، باعث شده تا این حوزه از حاکمیت نیز در جهت کارایی سازمان ملل متحد به کار گرفته شود. بنابراین باید دید که صلاحیت ملی دولت‌ها چیست؟ کدام امور جزء صلاحیت ملی دولت محسوب می‌شوند و نمی‌توان در آنها مداخله نمود؟ بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد مداخله در اموری را که اساساً در صلاحیت ملی کشورها قرار دارد را منع کرده است. بنابراین عدم مداخله در حوزه همان اموری است که مرتبط با صلاحیت ملی کشورهاست. حال سوالی که پیش می‌آید این است که صلاحیت ملی چیست؟ چه اموری در صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد و چه اموری خارج از آن؟ در مورد مفاهیمی چون صلاحیت ملی، صلاحیت انحصاری، رابطه آنها با حقوق بین‌الملل و ... نظرات مختلفی از سوی حقوقدانان مطرح شده است که این اختلاف نظرها ناشی از اختلاف نظر در مسائل مهم‌تری همچون تعریف حقوق بین‌الملل نشأت می‌گیرد.

صلاحیت یکی از ویژگی‌های اساسی حاکمیت می‌باشد که بر نفوذ دولت بر اتباع، اموال و ... دلالت دارد. صلاحیت جنبه‌های مختلفی دارد که حاکمیت از آن برخوردار می‌باشد. این صلاحیت می‌تواند مربوط به مسائل قانونگذاری، اجرایی و قضائی باشد. این صلاحیت بر اساس رای دادگاه بین‌المللی دادگستری بین‌المللی در پرونده کشتی لوتوس که بیان می‌دارد، حقوق بین‌الملل محدودیتی برای صلاحیتی که یک کشور ممکن است به خود اختصاص دهد، قایل نشده است. مگر با قاطع‌ترین ادله بتوان ثابت کرد که این محدودیت به عنوان یک اصل در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است؛ محدودیتی بجز حقوق بین‌الملل ندارد. (مقتدر، ۱۳۷۳)

هرچند در گذشته شرط مربوط به امور داخل در صلاحیت ملی در معاهدات داوری مطرح می‌شد و این امور را از صلاحیت داوری خارج می‌کرد اما سندی که برای اولین بار این امر در آن مطرح شد و مورد تایید جهانی قرار گرفت، میثاق جامعه ملل بود.

مطابق ماده ۵ میثاق، تصمیمات شورای جامعه زمانی لازم‌الاجرا می‌شد که به اتفاق آراء اعضای جامعه تصویب شده باشد و این امر نشان دهنده اصل برابری حاکمیت در جامعه ملل بود. بند ۱ ماده ۲ منشور ملل متحد نیز بیان می‌کند که سازمان بر مبنای اصل برابری حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد. با توجه به موادی که در میثاق و منشور بیان شده است می‌توان نتیجه گرفت که اصل برابری حاکمیت مبنای فعالیت این دو نهاد بین‌المللی بوده اما در مورد صلاحیت دولت‌ها در بند ۸ ماده ۱۵ میثاق آمده که جامعه ملل حق دخالت در اموری که بر اساس حقوق بین‌الملل انحصاراً در صلاحیت ملی دولت‌های عضو است را نخواهد داشت. در بند ۷ ماده ۲ منشور واژه انحصاراً به اساساً تبدیل شد و ارجاع به حقوق بین‌الملل نیز حذف گردید.

صلاحیت خارجی بیانگر بعد بین‌المللی حاکمیت است و به آن استقلال نیز می‌گویند. محدودیت‌های ایجاد شده توسط حقوق بین‌الملل بیشتر متوجه این بعد از حاکمیت می‌باشد. بر این مفهوم که دولت‌ها با انعقاد قراردادها، موافقتنامه‌ها، پیوستن به سازمان‌های بین‌المللی مختلف و ... آزادی خویش را در رفتار بین‌المللی محدود ساخته و در رابطه با استقلال اراده خود، محدودیت‌هایی را می‌پذیرند. با این توضیحات مفهوم اصل استقلال نیز معین می‌شود. به این معنا که استقلال عبارت از کنترل و حاکمیت سایرین بوده و این مفهوم رهایی مطلق از قید و بند حقوقی نخواهد بود. (مقتدر، ۱۳۷۳)



طبق نظریه فوق حقوق بین الملل عامل محدود کننده حاکمیت می باشد و این عامل جایگزین حقوق طبیعی می شود. از منظر حقوق بین الملل دولت دارای استقلال می باشد، اما نمی تواند این امر را مستمسکی برای اقدامات غیر قانونی یا قانونی که امکان اضرار به غیر از رهگذر این اقدامات وجود دارد، قرار دهد. نتیجه ای که از این نظریه حاصل می شود این است که دولت در کنار اینکه حاکمیت خویش را حفظ می کند اما دارای حاکمیت مستقل از جامعه بین المللی نمی تواند باشد، زیرا این امر توسط حقوق بین الملل محدود شده است.

بنابر نظر دکتر قاضی این دکترین منتج به دو نتیجه می گردد:

الف- برتری حقوق بین الملل نسبت به حقوق داخلی.

ب- تعیین حدود حاکمیت به وسیله حقوق بین الملل. (قاضی، ۱۳۸۳)

چنانچه اشاره شد مطابق میثاق جامعه ملل اصل بر این است که هیچ امری در صلاحیت ملی دولت ها نیست و این قواعد حقوق بین الملل است که اموری را که خارج از صلاحیت خود است، یعنی مربوط به صلاحیت ملی دولت ها است را تعیین کرده و تشخیص این امر به عهده شورای جامعه ملل است.

حقوقدان معروف فرانسوی «ژرژسل» در وقوع مفهوم صلاحیت انحصاری یا صلاحیت ملی به کار رفته معتقد است که صلاحیت انحصاری اموری نیست که اختصاصاً داخلی باشد، چرا که در این صورت موردی برای دعوی بین المللی ایجاد نمی کند، بلکه صلاحیت انحصاری غالباً مربوط به آن قسمت از اعمال حکومت هاست که انعکاس بین المللی دارد، در عین حال ریشه و هدف آن مربوط به نظام های داخلی است. (ارسنجان، ۱۳۴۲) به نظر وی تعیین کننده و مشخص کننده صلاحیت انحصاری، خود دولت نیست، بلکه حقوق بین الملل و نظام های بین المللی است که به دولت اجازه داشتن چنین صلاحیتی را تفویض می کند. (ارسنجان، ۱۳۴۲)

محدودیت های حاکمیت در پرتو اسناد حقوق بشری (نسل سوم حقوق بشر) سازمان ملل متحد

معاهدات ۱۶۴۸ از ناپل و ۱۸۷۸ برلین را می توان سرآغاز خروج حقوق بشر از حوزه تحت صلاحیت دولت و ورود آن به حوزه روابط بین الملل دانست. این معاهدات پایه و اساس این امر می باشند و نکته حائز اهمیتی که در این اسناد مورد توجه قرار گرفته حمایت از حقوق مذهبی و حقوق اقلیت ها می باشد.

حقوق بشر از زمانی تبدیل به یک حقوق بین المللی شد که قرارداد حمایت از اقلیت ها در قرن بیستم زیر نظر جامعه ملل به امضای کشورها رسید. در اکثر معاهدات صلحی که پس از سال ۱۹۹۱ منعقد شده، بندی جهت حمایت از اقلیت ها گنجانده شده است. پس از تاسیس جامعه ملل حقوق کودکان و زنان نیز مورد توجه قرار گرفت و مسئله قیمومیت جامعه ملل نیز یک مسئله حقوق بشری تلقی شد. در جامعه ملل، بحث حقوق بشر و حمایت بین المللی توسط اعضا مورد توافق گسترده ای نبود و تنظیم کنندگان میثاق جامعه ملل در این مورد آنچنان که باید بحث نکردند. در عین حال، میثاق جامعه ملل در مواد ۲۲ و ۲۳ خود و همچنین نقش مهمی که جامعه ملل در کمک به اجرای معاهدات پس از جنگ جهانی اول ایفا کرده است، در زمینه حقوق بشر نیز مؤثر بود. کارآیی جامعه ملل در بین المللی کردن حقوق بشر را می توان در سه بخش خلاصه کرد: «سیستم قیمومیت»، «استانداردهای بین المللی کار» و «سیستم اقلیت».



جامعه بین الملل پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد، بر اساس منشور مجموعه ای از حقوق و آزادی‌ها را به عنوان حقوق و آزادی‌های بین‌المللی مطرح کرد و خواستار احترام به این حقوق توسط همه دولت‌ها علی‌رغم اختلاف در سیستم دولتی، شد. سازمان ملل از بدو تأسیس و آغاز به کار خود، یکی از وظایف اصلی خود را معطوف به این کرده است که راهکارها و سازوکارهایی را برای الزام دولت به رعایت استانداردهای شناخته شده حقوق بشر ایجاد کند و در این راستا تلاش خود را بر استفاده از دو ابزار مهم در این زمینه متمرکز کرده است. یکی تهیه و تصویب کنوانسیون‌ها و قطعنامه‌ها، و ترغیب دولت‌ها به امضا و تصویب آنها، به گونه‌ای که با تعهدات قراردادی، آنها متعهد به اجرای استانداردهای حقوق بشری باشند و در حقوق بین‌الملل پاسخگو باشند که تا چه حدی آنها به تعهدات قراردادی خود عمل کرده‌اند. راهکار دیگری که سازمان ملل در این راستا مورد استفاده قرار داد این بود که برخی از مفاهیم و قواعد حقوق بشری را به عنوان یک اصل حقوقی یا عرف حقوقی بین‌المللی در نظر گرفت به گونه‌ای که برخی از مفاهیم حقوق بشر به عنوان یک هنجار پذیرفته شده بین‌المللی و نقض این موارد، نقض هنجارهای بین‌المللی شناخته شده و خود این راهکار نیز یک نوع تضمین برای رعایت این قواعد توسط دولت‌ها است.

پس از پایان دوره دو قطبی، توجه بیشتری به احترام به حقوق بشر توسط دولت‌ها صورت گرفت. کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ سه اصل اساسی را مطرح کرد: جهانی بودن حقوق بشر، تضمین حقوق بشر و روند دموکراسی. در این کنفرانس مقدمات مهمی انجام شد. از جمله اهمیت نقش سازمان ملل در حقوق بشر، جلوگیری از حق شرط‌های خلاف مقتضای ذات اسناد حقوق بشری توسط کشورها و همچنین اعطای ماموریت به کمیسیون حقوق بین‌الملل جهت تدوین اساسنامه یک دادگاه بین‌المللی کیفری برای رسیدگی به پرونده‌های نقض حقوق بشر و بشردوستانه‌ای که به صورت گسترده انجام می‌گیرد.

به این ترتیب، موضوع نقض حقوق بشر و نقض حقوق و آزادیهای اساسی بشر، به ویژه توسط دولت‌ها علیه اتباعشان، و یافتن راه حل‌های مؤثر برای جلوگیری از این امر و حصول اطمینان از حمایت از آنها یکی از مهمترین نگرانی‌ها جامعه جهانی امروز است. بسیاری از این نگرانی‌ها در اسناد بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفته است و حاکمیت دولت‌ها را محدود کرده است که در زیر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مفهوم نسل سوم حقوق بشر

حقوق همبستگی که به نسل سوم حقوق بشر موسوم است، گویای تحول در مبانی روابط تابعان حقوق بین‌الملل و بازیگران جامعه بین‌المللی از "همکاری مبتنی بر منافع مشترک" به "همبستگی مبتنی بر ضروریات زیست بین‌المللی و ملی" است. حقوق همبستگی اخیراً به عنوان طبقه‌ای از حقوق بشر مورد شناسایی قرار گرفته است. این نحو گروه بندی، این دسته از حقوق بشر را از دو طبقه دیگر حقوق بشر متمایز نموده است که در این شیوه، تحقق آنها نه تنها بر اساس وظایف مثبت و منفی دولت، بلکه براساس رفتار فردی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. حقوق ملحوظ در این طبقه شامل حق تعیین سرنوشت، حق بر توسعه، حق بر صلح، حق بر ارتباطات، حق بر محیط زیست سالم و حق بر برابری میان نسلی می‌شود. (Kiss and Shelton, 2002) نکته مهم اینکه هیچ یک از این حقوق در یک سند حقوقی با قابلیت اجرای جهانی، دارای بنیان‌های حقوقی محکم نیستند. لیکن در سطح منطقه‌ای، منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم در مواد ۲۲-۲۴ خود به ترتیب از حق توسعه، حق صلح و امنیت و حق محیط زیست مطلوب سخن گفته است. (تاموشات، ۱۳۹۱) لذا حقوق همبستگی در سطح



جهانی و بین‌المللی و نیز در حوزه کاری سازمانهای منطقه ای یا سازمانهای جهانی با صلاحیت محدود، بطور ضمنی مورد اشاره قرار گرفته است. (وکیل و عسگری، ۱۳۸۳)

به نظر می‌رسد این دسته از حقوق هنوز به صورت حقوق موضوعه تعیین نیافته و تصریحاً قابلیت استناد حقوقی لازم الاجرا ندارند و یا به عبارتی هنوز ماهیت حقوق نرم را دارا می‌باشند.

هر یک از مواردی که در مجموعه حقوق همبستگی با نسل سوم حقوق بشر قرار می‌گیرند به معرفی یک سری حقوق جمعی می‌پردازند که همکاری تمامی نیروهای اجتماعی از قبیل اشخاص، نهادهای مدنی و دولت را می‌طلبد با این توصیف که همه این حقوق جنبه‌هایی از حقوق فردی را نیز بیان می‌دارند. (وکیل و عسگری، ۱۳۸۳) روند رو به گسترش جهانی شدن، بین‌المللی شدن، اجتماعی شدن و اخلاقی شدن حقوق بین‌الملل و حقوق بشر و نیز کاستی‌های نسل اول و دوم موجب ظهور نسل سوم حقوق بشر گردید در واقع نسل سوم آمیزه‌ای از حقوق جدید با حقوق رایج در نسل‌های اول و دوم است که به عنوان حقوق بشری در قرن بیستم مطرح شده است که به تعبیر کوفی عنان دبیر کل وقت سازمان ملل متحد "این همان اخلاق جهانی و چارچوبی از ارزشهای مشترک و احساسی از نوع بشر بودن است که در آن ملت‌های مختلف می‌توانند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند".

ویژگی برجسته حقوق همبستگی، افزایش تعداد تابعان و واضعان حقوق و تکالیف بشری و تعمیم "حق و تکلیف" بین‌المللی به اشخاصی غیر از دولت‌هاست. یعنی در این چارچوب، نه تنها کلیه دولت‌ها و سازمانها و افراد انسانی ذینفع هستند بلکه همه آنها در عین حال مکلف به رعایت و تضمین اجرای حقوق مذکور می‌باشند. نکته مهم اینست که ظهور نسل سوم حقوق بشر، تحت عنوان حقوق همبستگی به مفهوم منتفی نمودن ضرورت همبستگی در نسل‌های اول و دوم نمی‌باشد.

۱۳

الزام به گزارش دهی

محیط زیست عرصه رشد و نمو و حالت نوع بشر است. حقوق بشر نه تنها در پرتو وجود حق بر محیط زیست سالم، امکان تحقق و گزینش می‌دهد. بنابراین حق بر محیط زیست سالم، جزء حقوق رفاهی و حق بهره‌مندی از امکانات، کالا و خدمات است. انسان برخوردار از حق بر محیط زیست سالم در مورد انصراف از این حق، آزادی عمل و توانایی انتخاب ندارد، بلکه جزء حقوق امری و غیر قابل سلب است. (کرسی صلح و حقوق بشر، ۱۳۸۹)

در سایه تحقق حق بر محیط زیست سالم، سایر حقوق اساسی بشری قابلیت استیفا و عینیت می‌یابد.

حق بر محیط زیست سالم به عنوان یک حق بنیادی بشری، در کنار سایر حقوق شناخته شده بشر، بحث و بررسی‌های زمانی را در محافل علمی و در بین طرفداران این حق برانگیخته است. این حق دارای اصول و ابعاد ویژه‌ای است که برای درک بهتر حق بر محیط زیست سالم، بررسی مجرای آنها ضروری می‌باشد.

از جمله اقدامات مهم دولت در زمینه این نسل از حقوق بشر الزام وی به گزارش دهی است. حق بر محیط زیست سالم، رابطه نزدیکی با این مصادیق حقوق بشر دارد. در این میان سازگاری حق بر محیط زیست سالم به عنوان نسل سوم حقوق بشر با مصادیق نسل اول حقوق بشر بیشتر می‌باشد، در واقع متضمن چند حق دیگر است که با نسل اول حقوق بشر مرتبط هستند. بنابراین حق دسترسی به اطلاعات زیست محیطی، حق بر آموزش مسائل زیست محیطی، حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های زیست محیطی و حق برخورداری و عدالت زیست محیطی از اصول اساسی حق بر محیط زیست سالم می‌باشند. (مولایی، ۱۳۸۸)



کشورها با رعایت این اصول و اقدامات می توانند نقش موثری در حفظ محیط زیست داشته باشند.

یکی از اصول مهم در زمینه گزارش دهی مشارکت دادن شهروندان در امور اجرایی این حق و ارائه گزارش از میزان مدیریت مردمی و همکاری دولت و مردم است. این اصل دولت ها را موظف به مشارکت دادن شهروندان، در تصمیم گیری ها و تدابیر مرتبط با محیط زیست کرده است. به موجب حق مشارکت شهروندان در اتخاذ تصمیمات زیست محیطی، هر فردی امکان خواهد داشت با رعایت قوانین و مقررات کشور خود، به صورت فردی یا همراه با افراد دیگر در قالب یک تشکل اجتماعی، مثلاً سازمانی غیر دولتی، در اتخاذ تصمیم هایی که مستقیماً مربوط به محیط زیست او می گردد، مشارکت نماید. (کرسی صلح و حقوق بشر، ۱۳۸۹)

اسناد فراوانی به این حق اشاره نموده اند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود:

کنوانسیون آرهوس ۱۹۹۸ یکی از مهمترین اسنادی است که توسط برنامه ملل متحد برای اروپا بر پایه سه اصل دسترسی به اطلاعات، مشارکت مردم در تصمیم گیری و دسترسی به عدالت زیست محیطی بنا شده است. (Sands QC, 2003) در این کنوانسیون بر مشارکت عمومی مردم در سه روش تصمیم گیری، روشهای وابسته، فعالیت های خاص و نقشها، برنامه ها و خط مشی ها و همچنین آیین نامه اجرایی و قوانین عمومی قابل اجرا پوشش داده شده است. مطابق کنوانسیون آرهوس در ابتدای تصمیم گیری دولت باید از طریق آگهی عمومی علی شخصی، چهارچوب زمانی و مکانی و کلی اطلاعات مرتبط با آن را اطلاع رسانی کند، همچنین به مردم اجازه اظهار نظر دهند. در این کنوانسیون بر وظیفه دولت برای انتشار گزارش هایی از نتایج مشارکت عمومی و ساری زمینه ها تاکن شده است.

در ماده ۱۷ پیش نویس طرح سوم میثاق حقوق همبستگی معلق شده است که هر انسانی حق دارد شخصا علی از طریق نمایندگی یا انجمن هایی که آزادانه انتخاب می کند، در اتخاذ تدابیر زیست محیطی مشارکت نموده و همچنین قبل از اجرای اقداماتی که احتمال دارد بر محیط زیست خسارت وارد کنند، از طرف مقامات محلی طرف مشورت قرار گیرد.

در اصل ۲۳ منشور جهانی طبیعت نیز بر مشارکت همه افراد در تصمیمات مرتبط با محیط زیست تاکید شده است و در بند ۱ ماده ۴ کنوانسیون تغییرات آب و هوایی ۱۹۹۲ نیز دولت ها را تشویق کرده است سازمانهای غیر دولتی را در امور مربوط به محیط زیست مشارکت دهند.

اصل ۱۰ اعلامیه ریو ۱۹۹۲ بر ضرورت مشارکت در اتخاذ تصمیمات زیست محیطی و همچنین اجرای هنجارهای زیست محیطی تاکید می کند. به عبارت دیگر این اصل مبین آن است که بهترین راه برای حل مسائل و موضوعات زیست محیطی، مشارکت دادن همه افرادی است که به نوعی از محیط زیست تاثیر می پذیرند و این حق آنهاست که در مسائلی که بر زندگی آنها تاثیر می گذارد، مشارکت کند. (کرسی صلح و حقوق بشر، ۱۳۸۹)

الزام به انجام امور اجرایی

یکی از مهم ترین الزامات دولت ها در زمینه امور اجرایی مرتب به نسل سوم حقوق بشر الزام آنها به آموزش مفاهیم حقوق محیط زیست است. به موجب حق آموزش مسائل زیست محیطی دولت موظف است که راهکارها و تدابیر موثر جهت نهادینه کردن فرهنگ آشتی و دوستی با طبیعت، حفاظت و حمایت از آن و همچنین فرهنگ استفاده از انرژی ها و تکنولوژی های پاک اتخاذ نمایند. این آموزش های زیست محیطی و فرهنگ سازی ها باید در کلیه سطوح اعم از آموزش رسمی در مدارس و دانشگاه ها و همچنین آموزش غیر رسمی و آموزش برای عموم مردم صورت گیرد. (افتخار چهرمی، ۱۳۸۸)



در اصل نوزدهم اعلامیه ریو ۱۹۹۲ آمده است که بایستی در مورد مسائل و موضوعات زیست محیطی به نسل جوان و بزرگسال و به ویژه به افراد مستضعف آموزش داده شود به این منظور که انسانها، موسسات و اجتماعات نسبت به محیط زیست و حفاظت و بهبود آن عقاید و رفتاری مسئولانه پیدا کنند، همچنین وسایل ارتباط جمعی ضمن پره از کمک به تخریب محیط زیست، با این آموزش‌هایی در زمینه حمایت و بهبود محیط زیست به انسانها ارائه دهند تا روند توسعه در هر زمینه‌ای را تقویت نمایند.

شهروندان و اقشار مختلف مردم حق دارند که در زمینه موضوعات زیست محیطی اطلاعات کسب کرده و آموزش ببینند. این وظیفه دولت‌هاست که از طرق مختلف رسمی و غیر رسمی مانند مدارس، کتابهای آموزشی، رسانه‌های گروهی عمومی، همایش‌ها و ... نسبت به آموزش مسائل زیست محیطی به مردم اقدام کنند. با آموزش دادن و افزایش سطح آگاهی مردم در زمینه محیط زیست، اقدامات موثرتری در جهت حفاظت از محیط زیست و بهره‌مندی از حق بر محیط زیست سالم صورت می‌گیرد.

علاوه بر الزام دولت‌ها به آموزش مفاهیم حقوق محیط زیست حق بر محیط زیست سالم در رویه دولت‌ها در زمینه الزامات حقوق بشری نسل سوم دولت‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد.

الزام دولت‌ها نسبت به امور قضایی مرتبط با نسل سوم حقوق بشر

حق بر محیط زیست سالم برای تحقق عینی خود بایست از ضمانت اجرای موثر برخوردار بوده و قابل داد خواهی باشد. افراد و سازمانهای غم دولتی باید بتوانند در موارد نقض حق بر محیط زیست سالم، نزد دولت و مراجع قضایی شکایت نمایند. (افتخار جهرمی، ۱۳۸۸)

یکی دیگر از نمونههای تحقق حق بر محیط زیست سالم، مشارکت شهروندان در امر حفاظت از محیط زیست است زیرا مردم می‌توانند حقوقی را که واجد آنها هستند استیفا نموده و در عین حال به تکالیف و تعهدات خود در این زمینه عمل نمایند، حق بر دادخواهی برجسته‌ترین نماد مشارکت در استیفاء حقوق و ایفاء تعهدات است که مشارکت مردم را با حمایت‌های قضایی همراه می‌سازد. این حق به همه شهروندان اجازه می‌دهد در مورد تخریب یا آلودگی محیط زیست که موجبات خسارت به فرد یا منافع عمومی را فراهم کرده است، به نفع خود یا به نفع عمومی و جامعه نزد مراجع قضایی اقامه دعوی می‌نمایند.

لازم به ذکر است که حق دادخواهی و عدالت زیست محیطی به همه افراد و سازمانهای غیر دولتی تعلق دارد و می‌توانند در موارد نقض حق خود بر محیط زیست سالم و تخریب محیط زیست به مراجع اداری دولت و نهادهای قضایی شکایت نمایند. (کرسی صلح و حقوق بشر، ۱۳۸۹) حق دادخواهی در مسائل زیست محیطی در برخی اسناد بین‌المللی شناسایی شده در و در رویه قضایی بین‌المللی نیز کاربرد داشته است. ماده ۱۴ کنوانسیون لوگانو ۱۹۹۳، ماده ۹ کنوانسیون دانمارک ۱۹۹۸ و اصل ۱۰ اعلامیه ریو در مورد حق دسترسی به مراجع قضایی از جمله آنهاست.

رویه قضایی دادگاه‌های بین‌المللی به طور تصاعدی، اصول پایه‌ای حاکم بر حقوق بین‌الملل محیط زیست راجع به آلودگی‌های فرامرزی را بنیان نهاده است. با اینکه هیچکدام از این نهادهای قضایی، دیوان بین‌المللی حقوق بشری نیستند، اما بسیاری از کارشناسان و دادگاه‌های حقوق بشر، دیدگاه‌های مشابه اعلامیه استکهلم ۱۹۷۲ داشته و حمایت از محیط زیست را پیش‌زمینه برخورداری از برخی حقوق بشر تضمین شده بین‌المللی، به ویژه حق بر زندگی و حق بر سلامتی می‌دانند. (Shelton, 1992)



مبحث چهارم: الزامات دولت‌ها در زمینه قانونگذاری مرتبط با نسل سوم حقوق بشر

حفاظت از محیط زیست، نیازمند برنامه ریزی دقیق است. در بخش اقتصادی که سهم عمده ای در آلوده ساختن محیط زیست دارد، قانونگذاری های آن بر پای تجزیه و تحلیل دقیقی خطر صورت می‌گیرد. اصل ۱۱ اعلامیه ریو ۱۹۹۲ مقرر داشته: «دولتها باید قوانین مؤثر زیست محیطی وضع نمایند. استانداردهای مربوط به محیط زیست و اهداف و اولویت‌های مدیریتی باید منعکس کننده چارچوب محیط زیست و توسعه‌ای باشند که به آن مربوط می‌گردند. استانداردهایی که از سوی برخی از کشورها اعمال می‌گردد ممکن است برای کشورهای دیگر به ویژه کشورهای در حال توسعه نامناسب بوده و متضمن هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی بی‌موردی برای آنها باشد.» (کریم زادگان، ۱۳۸۲) پس از ارزیابی خطر، مرحله مدیریت خطر آغاز می‌شود مبنی بر اینکه از میان واکنش های موجود و ممکن بهترین تصمیم گیری درباره ارزیابی و انتخاب مناسب نسبت به خطر زیست محیطی صورت می‌گیرد. هدف مدیریت خطر، انتخاب یک ابزار سیاست گذاری است که خطر آسیب به جامعه را کاهش دهد. یکی از عناصر مهم مدیریت خطر، نظارتی است که دولت‌ها اعمال می‌کنند. (کریم زادگان، ۱۳۸۲) از آنجا که هیچکس مالک محیط زیست و اجزای آن مانند رودخانه ها نیست، انگیزه ای برای پیشگیری یا رفع معضلات منابع و اجزای محیط زیست وجود ندارد. این امر باعث شکست بازار و بخش اقتصادی در حل مشکلات زیست محیطی می‌شود. در این گونه موارد لازم است که دولت به عنوان یک میانجی وارد عمل شده و رویکرد کنترل نظارت را اعمال کند.

در سال‌های اخیر بسیاری از دولت‌ها در قانونگذاری‌های کلی و راهبردی خود به سوی رویکرد بازار حرکت می‌کنند. رویکرد بازار براساس محرک‌های اقتصادی بوده و تلاش می‌کند روش‌های محافظت از محیط زیست و کل راه بردهای کاهش خسارت و آلودگی را ترویج نماید. از جمله می‌توان به اعمال هزینه به دلیل انتشار مواد آلوده کشنده و یا وضع مالیات بر کالاهای ایجاد کننده آلودگی اشاره کرد. با این سمت که اصل پرداخت توسط آلوده کننده نامیده می‌شود، شرکت تولید کننده آلودگی، به دلیل خسارت هایی که محیط زیست وارد آورده است، باید هزینه هایی را بپردازد که سود شرکت را کاهش می‌دهد. از این طریق شرکتهای خواهان سود بیشتر، آلودگی کمتری ایجاد کرده و خسارت وارده به محیط زیست و هزینه های دستیابی به محیط زیست پاکیزه تر، به حداقل می‌رسد. (کریم زادگان، ۱۳۸۲)

در زمینه قانونگذاری مسئولیت دولت‌ها و جامعه بین‌المللی برای حمایت و حفاظت از محیط زیست و در نتیجه تحقق حق بر محیط زیست سالم را می‌توان در قالب تئوری مسئولیت حمایت نیز بررسی کرد. تئوری مسئولیت عمدتاً در مورد حمایت از حقوق اساسی شهروندان در برابر جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت، قوم زدایی و پاک سازی قومی به کار می‌رود و مسئولیت اولیه را نیز بر عهده دولت ملی می‌داند. اگر دولتی به دلیل ناتوانی و عدم برخورداری از صنایع کافی و یا اینکه با وجود برخورداری از توانایی و منابع کافی نسبت به حفظ محیط زیست بی توجه باشد، در برابر شهروندان خود و در برابر جامعه بین‌المللی مسئول است. در واقع از آنجا که حق بر محیط زیست سالم، پیوند تفکیک ناپذیر با حیات انسان و بشریت دارد، اگر آستانه تخریب محیط زیست به حدی بالا باشد که حق حیات انسان را تهدید یا نقض کند، با استناد به تئوری مسئولیت حمایت می‌توان مسئولیت دولت متخلف را احراز نمود.

نتیجه

مفهوم حاکمیت به عنوان اساس نظام بین‌المللی، تغییر بسیاری نسبت به سده های گذشته داشته است. اگر در ابتدا توازن قدرت، تنها عامل محدود کننده حاکمیت محسوب می‌شد، امروزه با شکل گیری و توسعه حقوق بین‌الملل و عضویت دولت‌ها در معاهدات و سازمان های بین‌المللی، دچار تحدید خود خواسته قدرت شده اند. این تحدید قدرت ناشی از توجه کشورها و



سازمان‌های بین‌المللی به اقلیت‌های جنسیتی، مذهبی، قومی و نژادی گوناگونی بوده که در اسناد حقوق بشری متعددی از جمله منشور ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است.

بنابراین امروزه حاکمیت مطلق دولت‌های در اعمال حاکمیت در سرزمین خود، امری منسوخ تلقی می‌گردد. دکترین حقوق بین‌الملل و رویه قضایی محاکم داخلی و بین‌المللی نیز مؤید این مطلب است. به عنوان مثال، می‌توان به نظر قاضی آلوارز در پرونده آمبا تیلوس اشاره نمود؛ قاضی آلوارز در این پرونده بیان می‌دارد:

«مسائلی که در گذشته به عنوان امور داخلی و در صلاحیت حاکمیت دولت‌ها قرار داشته‌اند، اینک از بین‌المللی شدن کامل یا جزئی تبعیت کنند و حقوق قراردادی، بیش از پیش دولت‌ها را در روابط دو جانبه یا در سازمان‌های بین‌المللی برای همکاری متعهد می‌گردانند.»

فلذا با توجه به موارد فوق به نظر می‌رسد مفهوم حاکمیت در عبارت «حاکمیت ملی» که عبارتی شناخته شده و متبادر در قدرت مطلق دولت‌ها در چارچوب سرزمین آنهاست، دچار تحولی جدی و اساسی ناشی از معاهدات و اسناد حقوق بین‌المللی به ویژه اسناد حقوق بشری شده است و این تحول همچنان ادامه دارد.

چنانکه بیان شد، یکی از عوامل مؤثر در تحدید حاکمیت دولت‌ها، حمایت سازمان‌های بین‌المللی از افراد بشر به صرف انسان بودن، و فارغ از رنگ و نژاد و از جمله تابعیت آنهاست، که در حقوق بین‌الملل سنتی روابط دولت و اتباع آن یک موضوع داخلی تلقی شده و برای دولت نسبت به اتباع آن صلاحیت مطلق قائل بوده‌اند. حال آنکه امروزه افراد بشر صرف نظر از تابعیت مشمول حمایتی بین‌المللی بوده و اسنادی همچون میثاقین و غیره، یکایک افراد بشر را در بر می‌گیرد.

مهم‌ترین قاعده مندرج را منشور ملل متحد در راستای حمایت از حقوق افراد بشر را می‌توان در فصل نهم منشور و در مواد ۵۵ و ۵۶ آن ملاحظه نمود. در فصل نهم منشور آمده است: سازمان ملل احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان و مذهب را تشویق خواهد کرد. ماده ۵۶ منشور اشعار می‌دارد: کلیه اعضاء متعهد می‌شوند که برای نیل به مقاصد مذکور در ماده ۵۵ در همکاری با سازمان ملل متحد اقدامات فردی و جمعی را معمول دارند. این اقدامات همانطور که در فصل دوم پژوهش حاضر ملاحظه می‌شود، الزام دولت‌ها به گزارش دهی، قانون گذاری و اقدامات قضایی در جهت نیل به اهداف منشور و سایر اسناد حقوق بشری را در بر می‌گیرد.

با توجه به مسائلی که مطرح شد ممکن است این بحث مطرح شود که اصل عدم مداخله و حق حاکمیت دولت‌ها جزو اصول بنیادین حقوق بین‌الملل و از جمله قواعد آمره می‌باشند پس نمی‌توان آنها را نقض کرد. اما در پاسخ کسانی که قائل به این نظر هستند باید گفت همانطور که اصل عدم مداخله و حق حاکمیت جزو قواعد آمره می‌باشند با توجه به موارد گفته شده برخی از اصول حقوق بشر نیز جزو قواعد آمره هستند و نمی‌توان آنها را ملغی کرد. اما با توجه به مقررات بین‌المللی یک قاعده آمره را قاعده آمره ماخر می‌تواند ملغی سازد.

چنانچه در بخش دوم پژوهش حاضر نیز مطرح شد، مقررات حقوق بشری از طریق ساز کارهایی همچون الزامات تقنینی، قضایی و اجرایی موجب این امر شده‌اند تا حکومت‌ها، نرم‌های اساسی حاکمیت خویش را تغییر دهند. ثانیاً مداخله‌ای که در راستای حمایت از حقوق بشر صورت می‌گیرد نه از طریق دولت‌ها به صورت یکجانبه بلکه از طریق سازمان ملل متحد و ارکان وابسته به آن به صورت دسته جمعی و در جهت نیل به اهداف منشور ملل متحد و سایر اسناد حقوق بشری صورت می‌گیرد و بنابراین اعتراض دولت‌ها به مداخله سازمان ملل در راستای اجرای حقوق بشر محمل حقوقی نداشته زیرا دولت‌ها با رضایت خویش این مقررات را پذیرفته‌اند.



از این رو با توجه به مطالب بیان شده در پژوهش حاضر در می یابیم که حاکمیت ها توسط اسناد حقوق بشری دچار محدودیت شده اند و این محدودیت ها نه از سر جبر که از سر اختیار و رضایت بر دولت ها وارد شده و دولت ها با پذیرش قواعد و مقررات حقوق بشری خود را ملزم به اجرای این مقررات و پذیرش محدودیت های مندرج در اسناد حقوق بشری نموده اند.

فهرست منابع

منابع فارسی

الف) کتب

- ۱- ارسنجانی، حسن، حاکمیت دولت ها، سازمان کتاب های جیبی، تهران، ۱۳۴۲.
- ۲- تاموشات، کریستیان، حقوق بشر، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، میزان، تهران، ۱۳۹۱.
- ۳- ذوالعین، پرویز، مبانی حقوق بین الملل عمومی، چاپ اول، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷.
- ۴- عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵- فن گلان، گرهارد، درآمدی بر حقوق بین الملل عمومی، ترجمه سید داوود آقائی، میزان، تهران، ۱۳۷۸.
- ۶- قاضی، سید ابولفضل، بایسته های حقوق اساسی، چاپ چهل و ششم، میزان، تهران، ۱۳۹۲.
- ۷- _____، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، میزان، تهران، ۱۳۸۳.
- ۸- کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، چاپ پنجم، میزان، تهران، ۱۳۹۴.
- ۹- کرسی صلح و حقوق بشر، حقوق بشر و محیط زیست، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۸۹.
- ۱۰- کریم زادگان، حسن، مبانی اقتصاد محیط زیست، نشر نقش مهر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۱- مقتدر، هوشنگ، حقوق بین الملل عمومی، چاپ دوم، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۲- وکیل، امیر ساعد و عسگری، پوریا، نسل سوم حقوق بشر (حقوق همبستگی)، چاپ اول، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۳.

ب) مقالات

- ۱- افتخار جهومی، گودرز، «حقوق بشر محیط زیست و توسعه پایدار»، *مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی*، سال پنجاهم، ۱۳۸۸.
- ۲- صفایی، سید حسین، «مداخله در امور کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین الملل»، *مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین المللی*، شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۶۶.
- ۳- مولایی، یوسف، «نسل سوم حقوق بشر و محیط زیست»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ۱۳۸۸.

منابع لاتین

- 1- Bruno Simma, *The Charter of the United Nation, A Commentary*, Oxford University Press, 1995.
- 2- Donnelly, Jack, *Human Rights, Humanitarian Intervention and American Foreign Policy: Law, Morality, and Politics*, *Journal of International Affairs*, 1984, Vol.37, No.2.
- 3-Kiss A & D Shelton, *International Environmental law*, Ardsley, NY: Transnational Publishers, No200.
- 4- Ramses Amer, *The United Nations and Foreign Military Interventions*, Department of Peace and Conflict Research, Uppsala University, 1994.
- 5- Sands QC, Philippe, 2003, *Principles of International Environmental Law*, second edition, Cambridge University Press, United States of America.
- 6-Shelton, Dinah, 1992, *Human Rights, Envirmental Rights 1 (1)*, *Journal of Human Right and the Environment*, No89.
- 7- Vaughan Lowe and Colin Warbrick, *The Principle of Non Intervention*, Routledge, London and New York, 2006.
- 8-Vaughan Lowe, Colin Warbrick, *The United Nation and the Principles of International Law, Essays in Memory of Michael Akehurst*, Routledge, 2006.

6th International Conference on Management and Humanistic Science Research in Iran

17 Sep 2020 - Tehran

ششمین کنفرانس بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران

محل برگزاری: دانشگاه تهران

۲۷ شهریور ۱۳۹۹





Limitations of sovereignty arising from United Nations human rights instruments (The third generation of human rights)

Sajjad Rezaei

Master of Public Law
dadmagazineoflaw@gmail.com

Abstract

۲۰

The concept of foreign sovereignty of the state, In international law is the autonomy and equality with other states. The criterion for distinguishing the state from nongovernmental societies is the absolute sovereignty; that is, the power of the state is a supreme, infinite, and unreliable power. Sovereignty can be regarded as the supreme authority of a state in making and executing decisions. The principle of absolute sovereignty of states is one of the requirements for establishing world order. Therefore, the mutual respect of states to the others independence and sovereignty is essential. From this point of view, sovereignty is a matter of domestic law, and it only relates to international law so as not to prejudice one state's international obligations to other states. With the development of international law, the sovereignty of states has been reduced and governments have in some cases adopted some restrictions on their sovereignty in favor of the international order. One of the issues that has caused these restrictions in today's world is the human rights issue. The present study examines the limitations on the sovereignty of governments through the third generation of human rights instruments and attempts to answer the following questions: What is the concept of sovereignty, and how did the third generation of human rights restrict sovereignty?

Keywords: Human Rights, Human Rights Documents, Sovereignty, The third generation of human rights, United Nations